

## عملکرد و سرانجام مسیبان واقعه عاشورا

سید حسین اظهري لمراسکی<sup>۱</sup>

### چکیده

سرانجام عبرت آموز مسیبان و قاتلان شهدای کربلا در این دنیا و حوادثی که برای آنان افتاد، حاوی نکات عبرت آموز و قابل توجه برای انسان‌ها پس از واقعه عاشورا است. از یزید بن معاویه گرفته تا ابن زیاد، شمر، عمر بن سعد و فرماندهان و سپاهیان که با امام حسین (ع) و یارانش برخورد کردند، همه در مدت کوتاهی پس از حادثه کربلا گرفتار عواقب کار خود شدند. یزید، بیش از چند سال، زنده نبود و پس از آن به هلاکت رسید. ابن زیاد، شمر، سنان بن انس، حرمله و سایر افراد مؤثر در سپاه کوفه نیز چند سالی به زندگی خود ادامه دادند و سرانجام همه آنها به دست مختار ثقفی، هلاک شدند. این مقاله به شیوه توصیفی-تبیینی و براساس منابع کتابخانه‌ای نوشته شده است.

واژه‌های کلیدی: امام حسین (ع)، عاشورا، شهادت، مختار، عمر بن سعد، یزید، ابن زیاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

ماه رجب سال ۶۰ هجری، حسین بن علی (ع) دریافت که زمان اصلاح دین جدش، پیامبر اسلام و بازگرداندن آن به مسیر درست است؛ چرا که عملکرد امویان، اسلام را از اصل آن تهی و از دین جز نام و ظاهر چیزی نمانده بود. از این رو امام حسین (ع) به دعوت مردم عراق به ویژه کوفه، مدینه را به سوی مکه و سپس به مقصد کوفه ترک کرد که به دلیل حوادثی که در این مسیر روی داد سرانجام مقصدشان به کربلا منتهی گردید.

دهم مُحَرَّم الحرام که فرا رسید، همه پی بردند که با قربانی شدن حسین (ع)، خداوند، رسالت پیامبر را در صحرای کربلا، خاتمه خواهد بخشید تا این امر حجتی باشد برای امت اسلام که از اصل دین فاصله گرفته بودند. به رغم اهمیت سرانجام مسیبان واقعه عاشورا، پژوهشی به صورت منسجم در این ارتباط نوشته نشده است. به سبب این در این نوشتار تلاش شده که بیشتر از منابع معتبر در بیان حوادث تاریخی استفاده گردد و درباره برخی حوادث که روایات مختلفی ذکر شده، روایات معتبرتر آورده شده است.

## قیام مختار

پس از واقعه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) و یارانش، فضایی حاکی از پشیمانی در میان مردم کوفه به جهت همراهی نکردن امام (ع) در رویارویی با سپاه یزید، به وجود آمد. اولین گروه از این مردم، نهضتی به نام توأیین را به رهبری سلیمان بن صُرد خزاعی ایجاد کردند که افراد آن به دلیل همراهی نکردن امام حسین (ع) و حمایت نکردن او در برابر یزید احساس پشیمانی کردند و به درگاه خداوند توبه نمودند و در نبرد "عین الورد" بیشتر آنها به شهادت رسیدند. کوفه در جریان نهضت توأیین، تحت سلطه حکومت عبدالله بن زبیر بود. بدین جهت و به دلیل دشمنی وی با اهل بیت (ع)، افرادی که به دستور ابن زیاد، حادثه کربلا را پدید آوردند، مشکلی نداشتند.

زبیریان، همچنین از نهضت توأیین به رهبری سلیمان بن صُرد احساس خطر جدی نمی کردند؛ زیرا هدف اولیه آنها، براندازی حکومت شام بوده و می دانستند که به این هدف نخواهند رسید؛ اما از حضور مختار در کوفه، جداً احساس خطر می کردند به همین دلیل پس از خروج سلیمان بن صُرد و یارانش از کوفه، سران سپاه ابن زیاد (عمر بن سعد و شَبَث بن ربیع) که از قدرت رهبری و فرماندهی مختار، آگاه بودند و هدف او را از قیام می دانستند، نزد عبدالله بن یزید، کارگزار ابن زبیر در کوفه آمدند و خواستند که او را دستگیر و زندانی کنند. با

این توطئه، مختار بازداشت شد. (ابن اعثم، ۱۴۰۶، ۶/۲۱۷) اما وی در زندان نیز به فعالیت خود، ادامه داد و هنگامی که اطلاع یافت که سپاه سلیمان بن صرد شکست خورده و باقی مانده سپاه وی به کوفه بازگشته‌اند، در نامه ای محرمانه، سران آنها را به همکاری دعوت کرد. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ۲/۶۶۱) چیزی نگذشت که مختار با میانجیگری عبدالله بن عمر - که شوهر خواهرش بود ° از زندان آزاد شد. (طبری، ۱۳۸۷، ۶/۸) و هوادارانش را سازماندهی و آماده نبرد نمود.

شب دوازدهم ربیع الاول سال ۶۶ ق، قیام مختار با حرکت گروهی مسلح به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر به سوی خانه حاکم کوفه، آغاز گردید. کوفه، در حکومت نظامی به سر می‌برد و نظامیان، راه را بر ابراهیم و همراهان وی بستند؛ اما آنها فرمانده نظامیان را کشتند و نیروهای تحت فرماندهی وی را فراری دادند. (طبری، ۱۳۸۷، ۶/۱۹) مختار، در همان شب، رسماً فرمان قیام عمومی را صادر کرد و نیروهای وی با شعار «یا لثارات الحسین» با نیروهای دشمن، درگیر شدند. تا این که در ربیع الثانی سال ۶۶ ق، آخرین سنگرهای دشمن سقوط کرد و شهر کوفه به طور کامل به تصرف هواداران مختار آمد. (طبری، ۱۳۸۷، ۶/۳۲-۲۰)

مختار، پس از مسلط شدن بر اوضاع، درصدد جستجوی مسببان واقعه کربلا بر آمد و بسیاری از آنها را دستگیر کرده و به هلاکت رساند. (یعقوبی، بی تا، ۲/۲۵۹) اما فرمانده مستقیم عملیات کربلا، یعنی ابن زیاد، هنوز زنده بود. او با سپاهی که شمار آنها به هشتاد هزار می‌رسید، از سوی عبدالملک بن مروان، مأموریت داشت که قیام مختار را سرکوب کند.

سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر، در ذی الحجه سال ۶۶ ق، به سوی لشکر ابن زیاد حرکت کرد. در عاشورای سال ۶۷ ق در منطقه "خازر" نبرد سنگینی میان دو لشکر در گرفت و سپاه شام شکست خورده و ابن زیاد به هلاکت رسید. (طوسی، ۱۴۱۴، ۲/۴۱) مختار، سر ابن زیاد را برای امام زین العابدین (ع) فرستاد. وی مشغول خوردن غذا بود که فرستاده مختار، سر ابن زیاد را نزد ایشان آورد. بر پایه گزارشی، هنگامی که ایشان، سر ابن زیاد را دید، سجده شکر گزارده و فرمود:

«ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت! خداوند به مختار، پاداش خیر دهد! بر

عبید الله بن زیاد وارد شدم، در حالی که غذا می‌خورد و سر پدرم در برابرش بود. گفتم: خداوندا!

مرا نمیران تا زمانی که سر عبید الله را به من، نشان دهی». (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۸۶)

فراریان کوفه به استاندار بصره، مُصعب بن زبیر، که از طرف برادرش، عبد الله بن زبیر حاکم بصره بود، پناهنده

شدند و او را به نبرد با مختار، تحریک کردند. مصعب نیز آماده نبرد شد. (دینوری، ۱۴۲۱، ۳۰۴) و دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند؛ اما این بار مختار، شکست سختی خورد و در دار الحکومه، تحت محاصره دشمن در آمد و در ادامه نبرد، در چهاردهم رمضان سال ۶۷ ق. و در ۶۷ سالگی کشته شد و باقی مانده یارانش نیز تسلیم شدند. (طبری، ۱۳۸۷، ۶/۱۰۸-۱۰۵) اما جمعی از بزرگان کوفه، از جمله "عبدالرحمن بن اشعث" با اصرار، مصعب بن زبیر را وادار کردند که دستور دهد همه آنان را ° که به شش هزار نفر می رسیدند ° بکشند. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ۳/۱۸)

### یزید بن معاویه

یزید بن معاویه بن ابی سفیان ° که مادرش میسون، دختر بَجَدَل کلبی بود ° در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری، متولد شد (ذهبی، ۱۴۱۰، ۴/۳۶) و در سال ۶۴ هجری، به هلاکت رسید. (مسعودی، ۱۳۸۴، ۳/۶۳) وی، تنها سه سال پس از این فاجعه، در ۳۸ سالگی از دنیا رفت و با مرگش، حکومت خاندان ابوسفیان نیز پایان یافت. گزارش‌ها، درباره علت مرگ ناگهانی یزید، مختلف‌اند؛ اما برخی از مورخان، معتقدند که افراط در میگزاری و بد مستی، موجب هلاکت او گردید. (ذهبی، ۱۴۱۰، ۴/۳۷) علامه مجلسی از "ابی مخنف" درباره هلاکت یزید بن معاویه این گونه روایت می‌کند:

«یزید، روزی به قصد شکار، عازم صحرا گردید. وی برای نشان دادن شجاعت خود به یارانش گفت: کسی از شما همراه من نیاید، من، خودم این آهو را شکار خواهم کرد. سپس از همراهان فاصله گرفت. یزید به دنبال شکار به منطقه ای هولناک و دره ای ترسناک رسید و ناگهان تشنگی و گرسنگی بر او غالب شد. در این هنگام چشمش به فردی افتاد که کوزه آبی در دست داشت، آن فرد، پس از دادن آب به یزید از نام و نشانش پرسید. آن مرد پس از آگاهی از هویت یزید درصدد بر آمد تا وی را به هلاکت برساند. یزید به سرعت پا به فرار گذاشت، ولی ناگهان پای او در رکاب اسب گیر کرده و اسب، به سرعت روی به دویدن نهاد. سر و صورت یزید در اثر کوبیدن و ساییدن بر سنگ‌ها و زمین، خون آلود شد و به هلاکت رسید». (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۰۹)

گفتنی است که عباسیان، در سال‌های نخست حکومتشان، قبرهای یزید، معاویه و عبد الملک بن مروان را نبش کردند و استخوان‌های باقی مانده آنان را آتش زدند. بلاذری در "انساب الاشراف" در این باره می‌گوید:

«وقتی عبد الله بن علی عباسی (عموی سفاح و منصور عباسی) به رود "ابوفطرس" (جایی در نزدیکی رمله در فلسطین) رسید، دستور داد که برای بنی امیه اعلام آمان کنند. آنان، همه در اطراف او گرد آمدند و سپاه خراسانی با گرز به آنان یورش آورد و آنها را کشت. عبد الله، دستور داد قبر معاویه را شکافتند و چیزی از معاویه، جز استخوان باریکه ای نمانده بود. قبر یزید بن معاویه را هم شکافتند و جز استخوان‌های بندِ مفاصلِ پای او را پیدا نکردند. (بلاذری، ۱۴۱۷، ۴/۱۴۴)»

### عبید الله بن زیاد

ابوحفص عبید الله بن زیاد، در سال ۳۳ یا ۳۹ هجریبه دنیا آمد. پدرش زیاد بن ابیه بود که داستان تغییر یافتن نَسَب زیاد و الحاقش به ابوسفیان توسط معاویه، مشهور است. مادر عبید الله نیز زنی مجوس به نام "مرجانه" فرزند یکی از پادشاهان فارس بود که از زیاد، جدا شد و با مردی کافر به نام شیرویه ازدواج کرد و عبید الله در خانه او پرورش یافت. (ذهبی، ۱۴۱۰، ۳/۵۴۵)

ابن زیاد، در جوانی به سیاست و قدرت، دست یافت. او هوش سیاسی و به تعبیر دیگر، جرأت و قساوت خود را ° که از پدرش به ارث برده بود ° در راه مقاصد بنی امیه به کار گرفت. زیاد، پدر عبید الله در سال ۵۳ هجری از دنیا رفت و او نزد معاویه راه یافت؛ در سال ۵۴ هجری معاویه وی را والیگری خراسان داد و در سال ۵۵ هـ والی بصره ساخت. عبید الله، آسلم بن زُرعه کلابی را در خراسان به جای خود گماشت و به بصره بازگشت. (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۶۱-۲۴۲) و تا مرگ معاویه همچنان والی آن شهر بود.

عبید الله، مردی بد نهاد، ستم پیشه و بیدادگر بود. هنگام ناتوانی، ترسو و هنگام توانایی، ستمگر بود. (ذهبی، ۱۴۱۰، ۳/۵۴۹) حسن بصری، او را جوانی عیّاش و فاسق خوانده و درباره‌اش گفته است: «بدتر از ابن زیاد ندیده‌ایم.» (بلاذری، ۱۴۱۷، ۵/۸۳) یزید، پس از معاویه، او را در همان منصب، ابقا کرد و برای مقابله با امام حسین (ع) با مشورت "سرجون" نصرانی، فرمانداری کوفه را نیز به وی واگذار کرد.

در حادثه کربلا، همه رویدادها، به دستور مستقیم عبید الله تحقق یافت، چنان که پس از یزید، بیشترین نقش را در این واقعه داشت. او پس از آن نیز، اعتراض‌های عراقیان را سرکوب نمود؛ هنگامی که یزید بن معاویه به هلاکت رسید، عبید الله بن زیاد، در شهر بصره ضمن اعلام این خبر از مردم خواست که برای خود خلیفه ای برگزینند و مردم بصره نیز به اجبار، عبید الله را به خلافت انتخاب کردند، اما مردم کوفه نپذیرفتند. سرانجام

مردم بصره به تدریج از اطراف او متفرق شدند و ابن زیاد از ترس جان خود، به طرف شام گریخت. ابن زیاد در شام لشکری فراهم ساخت و به جنگ سپاه مختار آمد و در کنار شهر «موصل» در نزدیکی رود «خازر» اردو زد و منتظر جنگجویان کوفه ماند. از طرف دیگر سپاه کوفه به فرماندهی «ابراهیم» فرزند «مالک اشتر» فرا رسید و بین آنها جنگ سختی در گرفت و ابراهیم اشتر، ابن زیاد را با ضربه ای دو نیم کرد و دست‌ها و پاهای او را قطع نمود و جسد او را به آتش کشید و سرش را از تن جدا کرده، به حضور مختار فرستاد. در این ارتباط روایت شده: «چون سرهای شهدای کربلا را نزد «ابن زیاد» بردند، و او سر مطهر سید الشهداء را برداشته و بر آن خود گذاشت، قطره خونی از سر مبارک امام حسین (ع) بر قبای او چکید و قبایش را سوراخ کرده و در آن پایش فرو رفت و هرچه درمان کردند، بهبودی نیافت و از آن زخم، عفونت بسیاری ظاهر می‌شد، چنان که هیچ کس طاقت ماندن در کنار ابن زیاد را نداشت و او نیز نافه مشک به آن موضع بسته بود اما با این وجود، به این درد نیز مبتلا بود تا به هلاکت رسید. (استرآبادی، ۱۳۶۴، ۱۹۵).

ابن اثیر می‌نویسد: «هنگامی که سپاه شام شکست خوردند، ابراهیم بن اشتر گفت: «من مردی را کشتم که به تنهایی در زیر پرچمی در کنار نهر «خازر» بود، بروید او را پیدا کنید، من از او بوی مشک استشمام کردم و او را به دو نیمه کردم، دست‌های او در ناحیه شرق و پاهای او در غرب افتاد.» پس جستجو کرده و او را پیدا کردند و متوجه شدند که عبید الله بن زیاد است که با شمشیر ابراهیم به دو نیم شده است. سپس سر او را از تنش جدا کرده و بدنش را سوزاندند. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ۴/۲۶۴) پسر اشتر، سر ابن زیاد را نزد مختار در حالی که چاشت می‌خورد، فرستاد. مختار گفت: «خدا را شکر! سر حسین بن علی، در برابر ابن زیاد گذاشته شد در حالی که او در حال چاشت خوردن بود و سر ابن زیاد، پیش من آورده شد و من هم در حال چاشت خوردنم.» ماری سفید را دیدم که در میان سرها گشت تا وارد بینی ابن زیاد شد و از گوشش بیرون آمد و از گوشش وارد شد و از بینی‌اش بیرون رفت. (طوسی، ۱۴۱۴، ۲۴۱) مختار سر ابن زیاد و فرماندهان لشکر شام را با سی هزار دینار به حضور محمد بن حنفیه فرستاد که در مکه اقامت داشت و محمد بن حنفیه از دیدن سرهای قاتلان خاندان حسین (ع) به سجده افتاد و شکر الهی را به جای آورد. (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۸۶)

مختار، پس از آن سر عبید الله بن زیاد را به وسیله مردی از خویشانش برای امام زین العابدین (ع) در مدینه فرستاد و به او گفت: «بر در خانه علی بن حسین (ع) بایست و هر گاه دیدی درهای خانه باز و مردم وارد شدند، زمان بار عام است، تو هم وارد شو.» فرستاده مختار وارد خانه امام شد و با صدای بلند اعلام کرد: «ای

اهل بیت نبوت! من فرستاده مختار بن ابی عبید هستم. سر عبید الله بن زیاد همراه من است. (یعقوبی، بی تا، ۲/۲۵۹)» هنگامی که سر عبید الله را به محضر امام زین العابدین (ع) آوردند، ایشان مشغول خوردن غذا بودند و با دیدن این منظره به سجده افتاد و شکر خدای را به جا آورد و به یاد مجلس ابن زیاد افتاد که سرهای مبارک شهدای کربلا با سر مطهر امام حسین (ع) را در مقابل ابن زیاد آوردند. سپس مختار را دعا کرد و گفت: «روزی که سر مبارک پدرم مقابل ابن زیاد بود از خدا خواستم که روزی فرا برسد که من نیز شاهد سر بریده او باشم. (مجلسی، ۱۳۶۹، ۵/۳۸۶)»

### عمر بن سعد

ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص، سرکرده سپاه عبید الله بن زیاد در رویارویی با امام حسین (ع) بوده است. در سال تولد وی اختلاف است، برخی گویند: «در سال مرگ عمر بن خطاب به دنیا آمد» و برخی دیگر گفته‌اند که: «در دوران پیامبر (ص) تولد یافت». (المزی، ۱۴۱۳، ۲/۳۶۰) او در خانواده ای قرشی و نسبتاً مهم به دنیا آمد. - از ناحیه پدرش سعد بن ابی وقاص، به عبد مناف و از طرف مادرش "ماریه" دختر قیس بن معدی کرب، به امرؤالقیس کندی می‌رسد. (ابن عساکر، ۱۴۱۳، ۴۵/۳۷) ° از همان آغاز جوانی، هوای ریاست در سر داشت و پدرش را سزاوارترین کس به خلافت می‌دانست. (منقری، ۱۴۰۴، ۵۳۸) ابن سعد، سومین مسبب فاجعه کربلا بود و فرماندهی عملیات را در کربلا به عهده داشت. وی به طمع مُلک ری، فریفته وعده‌های دروغین ابن زیاد شد. عمر بن سعد ° چنان که امام حسین (ع) پیشگویی کرده بود ° به خواسته خود، یعنی حکومت بر مُلک ری نرسید و ناکام در کوفه ماند.

در "الارشاد" آمده است: «عمر بن سعد خطاب به امام حسین (ع) گفت: ای ابا عبد الله! در اطراف ما افراد سفیهی هستند که می‌پندارند من، تو را می‌کشم. امام حسین (ع) به او فرمود: «آنان سفیه نیستند؛ بلکه عاقل‌اند؛ اما آنچه ما یه روشنی چشم من است، این است که تو پس از من، گندم عراق را به مدت بسیار کمی خواهی خورد.» (اربلی، ۱۹۸۵، ۲/۲۲۱)

«عمر بن سعد در قیام مختار به شدت، هراسان شد. از این رو، به وسیله عبدالله بن جعه بن هبیره از مختار، امان نامه گرفت، به شرطی که از کوفه بیرون نرود. مختار، امان نامه را ماهرانه و دو پهلو تنظیم نمود و در اولین فرصت، بهانه ای به دست آورد، بدین گونه که: مردی نزد عمر بن سعد آمد و گفت: «من شنیده‌ام که

مختار، سوگند یاد کرده مردی را بکشد! به خدا سوگند، من کسی را جز تو، گمان ندارم.» عمر بن سعد از کوفه بیرون آمد تا به "حمام" (جایی در راه حاجیان در کوفه-حمام سعد) رسید. به او گفته شد: «فکر می‌کنی این کارت بر مختار پوشیده می‌ماند؟!» او شبانه بازگشت و داخل خانه‌اش شد. وقتی صبح شد، حفص پسر عمر بن سعد آمد و به مختار گفت: " پدرم برایت پیغام داد که، بر اساس همان عهد و قراری که میان ما و تو هست، ما را در جایگاهمان نگه دار. (طوسی، ۱۴۱۴، ۲۴۳)"

مختار، حفص را نزد خود نگاه داشت و به ابو عمره دستور داد که به دنبال عمر بن سعد برود و او را بیاورد. ابو عمره نزد عمر بن سعد رفت و به او گفت: «امیر، تو را خواسته است!» عمر برخاست؛ اما پایش در جبه اش گیر کرده و فرو افتاد. ابو عمره، او را در همان جبه با شمشیرش کشت و سرش را در دامنش گذاشت و آن را در برابر مختار قرار داد. مختار به پسر عمر بن سعد، گفت: «این سر را می‌شناسی؟» حفص استرجاع کرد (اَنَا لِلَّهِ كُفْتُ) و گفت: «آری و زندگی، دیگر پس از او، لطفی ندارد!» مختار گفت: «راست گفتی، تو هم پس از او زنده نمی‌مانی!» و دستور داد او را نیز کشتند و سر او را در کنار سر پدرش گذاشتند.

آن گاه مختار گفت: «این سر، در برابر سر حسین (ع) و این هم در برابر علی بن الحسین (علی اکبر)، هر چند که برابر نیستند! به خدا سوگند، اگر سه چهارم قریش را به خاطر حسین می‌کشتم، با بند انگشتی از بند انگشتان او برابری نمی‌کرد. (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۶۰) مختار سپس سر آن دو را نزد محمد بن حنفیه و سپس امام زین العابدین (ع) فرستاد. امام به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!» (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۴۴)

### شمر بن ذی الجوشن

نام کاملش «شمر بن ذی الجوشن ضبابی کلابی»، کنیه‌اش «ابوالسباغ» از رؤسای قبیله هوازن و از طایفه «بنی کلاب» بود. پدرش به دلیل سینه متورم و زره ماندش به «ذی الجوشن» ملقب شد. برخی گویند که نامش «اوس بن اعر» بوده است و گروهی دیگر نامش را «شر حبیل بن اعر» ذکر کرده‌اند. (ابن حجر، بی تا، ۲/۳۴۲)

شمر، از نقش آفرینان اصلی واقعه کربلا است. او زشت رو و زشت کردار و به مرض پیسی مبتلا بود. امام حسین (ع) در کربلا به شمر نگاه کرد و فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفته‌اند، پیامبر (ص) فرمود: گویی من



سگ سیاه و سفیدی را می‌بینم که در خون اهل بیتم زبان می‌زند.» (خوارزمی، ۱۴۱۰، ۲/۳۶)

شمر در جنگ صفین، همراه امام علی (ع) با امویان جنگید و حتی مجروح گشت؛ اما پس از آن، دچار سوء عاقبت شد و به هواداران اموی پیوست. در کتاب «وقعه الصفین» آمده است: «آدهم بن مُحَرِّز، از یاران معاویه در جنگ صفین، به جنگ شمر آمد و میانشان شمشیری ردّ و بدل شد و آدهم، شمشیری به پیشانی شمر زد و او را مجروح ساخت. (منقری، ۱۴۰۴، ۲۶۸)»

گواهی شمر بر ضدّ حُجر بن عدی، موجب شهادت حجر، در مرج عذرا گردید. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۲۷۰) او همچنین در پراکندن کوفیان از اطراف مسلم، نقشی مؤثر داشت و در واقعه کربلا موجب شد که ابن زیاد، پیشنهاد عمر بن سعد را نپذیرد و خود، مأموریت ابلاغ پیام تهدید آمیز عبید الله به عمر بن سعد مبنی بر دستور یورش همه جانبه به امام حسین (ع) و یارانش، یا واگذاری فرماندهی به شمر بود، را به عهده گرفت. (همان، ۴۱۴) پس از آن که عمر بن سعد، خود، فرماندهی جنگ با امام (ع) را پذیرفت، شمر، فرمانده جناح چپ سپاه شد.

شمر، هنگامی که جنگ تن به تن امام حسین (ع) را دید و متوجه شد که نمی‌توان امام (ع) را در جنگ تن به تن از پای در آورد، فرمان داد که پیادگان و تیر اندازان و سوار کاران، به یکباره بر ایشان یورش برآند. همچنین پس از آن که امام (ع) بر زمین افتاد و "خولی" از بریدن سر ایشان هراسید، بنابر برخی گزارش‌ها، شمر بود که از اسب پایین آمد و سر مبارک امام (ع) را از پیکر جدا کرد و آن را به وسیله خولی برای عمر بن سعد فرستاد. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۲/۱۱۱-۱۱۲)

شمر، به غلام خود فرمان داد تا همسر عبد الله بن عمیر کلبی را به شهادت برساند. و نیز به خیمه امام حسین (ع) یورش برد و با نیزه به آن کوبید و آن گاه گفت: «آتش بیاورید تا خیمه را با ساکنانش آتش بزنم!» امام حسین (ع) به او فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌خواهی تا خانواده مرا بسوزانی؟! خدا به آتش بسوزاندت!». (ابن طاووس، بی تا، ۱۷۳) شمر در واقعه کربلا، در سوء قصد به جان امام زین العابدین (ع) و بردن اسیران و سرهای مطهر شهیدان از عراق به سوی دربار شام، نقش اصلی را به عهده داشت. (طبری، ۱۳۷۸، ۱/۴۶۰-۴۶۳) وی در جریان قیام مختار، مجبور به فرار شد. مختار غلام خود، "زربی" را در پی او فرستاد، غلام مختار با شمر در گیر شد؛ شمر بر او حمله کرد و با ضربه ای او را از پای در آورد.

شمر، نامه ای برای مصعب بن زبیر که در بصره بود، نوشت و او را از آمدن خود آگاه ساخت. مردی از قریه

«کلبانیّه» نامه را برداشته تا نزد مصعب در بصره ببرد، در بین راه به دست یاران مختار دستگیر می‌شود. او را نزد "ابوعمره" فرمانده سپاه مختار که در جستجوی شمر بود، بردند. آن شخص، ابوعمره را از مکان و مخفیگاه شمر با خبر کرد. ابوعمره به سوی شمر رفت و شب هنگام با گروهی از سواران بر او حمله ور شد، شمر برخاست و با نیزه بر آنان حمله کرد اما سرانجام یاران مختار او را کشتند و یاران او را فراری دادند. سپس سر شمر را از بدن جدا کرده، نزد مختار بردند. (ابن کثیر، ۱۴۱۰، ۸/۲۹۷) او هم آن را به مدینه، نزد محمد بن حنفیه فرستاد. (دینوری، ۱۴۲۱، ۳۰۵) گزارش دیگری هم می‌گوید: او را اسیر کردند و به سوی مختار فرستادند. مختار هم او را گردن زد و جنازه او را در روغن جوشان انداخت. (طوسی، ۱۴۱۴، ۲۴۴)

### حُصَيْن بن نُمَيْر

حُصَيْن بن نُمَيْر بن نائل کندی، کنیه‌اش ابو عبدالرحمان، از اهالی حمص (از شهرهای مهم شام) و امیر آن بود. او در جنگ صفین، فرماندهی لشکر حمص را در سپاه معاویه به عهده داشت و از شخصیت‌های بارز حکومت بنی امیه و فرمانده نگهبانان و معاون ابن زیاد بود و از سوی وی، مناطق قادیسیه، خفان و قَطُّطانه را زیر نظر داشت. (ابن عساکر، ۱۴۱۳، ۱۴/۳۸۲)

او عامل دستگیری قیس بن مُسَهَّر صیداوی (فرستاده امام حسین (ع)) و عبد الله بن یَقَطَّر بود. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۶۹-۲/۷۱) حصین، در کربلا حضور داشت و در روز عاشورا، فرماندهی تیر اندازان لشکر عمر بن سعد را به عهده داشت و با تیر اندازانش، یاران امام (ع) را تیر باران کرد و زمینه را برای یورش نهایی و گروهی سپاه عمر بن سعد به سپاه امام (ع) فراهم کرد. (همان، ۱۰۴) حصین، شخصاً در برخی درگیری‌ها شرکت داشت و در شهادت حبیب بن مظاهر، نقش موثری داشت. (خوارزمی، ۱۴۱۰، ۱۹-۲/۱۷) او همان کسی است که در روز عاشورا به امام (ع) تیر اندازی کرد و مانع آب خوردن امام شد. حصین، پس از پایان جنگ، هفده سر را با افراد تحت فرمانش به کوفه برد. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۴۶۸)

وی پس از واقعه کربلا نیز در واقعه حرّه، جانشین مسلم بن عقبه، فرمانده سپاه شام، در مدینه شد و پس از مرگ او، سپاه را به سمت مکه سوق داد و در درگیری‌اش با عبدالله بن زبیر، کعبه را به آتش کشید. (ابن عساکر، ۱۴۱۳، ۱۴/۳۸۶) سپس به عراق بازگشت و در سرکوب قیام «توآیین» به رهبری سلیمان بن صُرد

خزاعی، شرکت داشت. (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۶۰) او، سر انجام پس از قیام مختار، در جنگ با ابراهیم بن مالک اشتر از سران سپاه مختار، کشته شد. ابراهیم، جسد او را سوزاند و سرش را برای مختار و سپس برای ابن زبیر به مکه فرستاد. (یعقوبی، بی تا، ۲/۲۵۹)

### حرملة بن کاهل اسدی

حرملة، از قبیله بنی اسد و از تیر اندازان سپاه عمر بن سعد بود. او در روز عاشورا، با پرتاب تیر، طفل شیرخوار امام حسین (ع) را در آغوش پدر به شهادت رساند. (ابن طاووس، بی تا، ۱۶۸) وی قاتل عبدالله بن حسن نیز معرفی شده است. (اصفهانی، بی تا، ۹۳) او در شهادت عباس بن علی (ع) نیز نقش داشت و حامل سر ایشان به کوفه بود. (بلاذری، ۱۴۱۷، ۱۳/۲۵۶) حرملة، سرانجام در قیام مختار، دستگیر شد. درباره عاقبت حرملة، این گونه می توان گفت: «پس از تسلط مختار بر کوفه، هنگامی که یارانش حرملة را دستگیر کردند نزد مختار آوردند. به فرمان مختار، دست ها و پاهاى حرملة را قطع کردند و سپس او را در آتش افکنده و سوزاندند. پس از هلاکت حرملة، مختار از مرکبش پایین آمد و دو رکعت نماز گزارد و سجده شکر به جای آورد. (مجلسی، ۱۳۶۹، ۴۵/۳۲۲)»

### خولی بن یزید اصبحی

خولی بن یزید اصبحی، در شمار تیر اندازان عمر بن سعد بود. در زیارت نامه شهدا و منابع تاریخی، به او نسبت داده شده که تیرهایی را به سوی عثمان (پسر امام علی (ع) و برادر حضرت ابوالفضل) پرتاب کرد و او، بر اثر تیر وی و تیری که فردی از قبیله "بنی ابان" که هم قبیله خولی بوده است، پرتاب کرد، به شهادت رسید. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۴۴۹) وی را قاتل جعفر بن علی (ع) هم شمرده اند؛ اما بیشتر منابع تاریخی، کشته شدن جعفر بن علی را به "هانی بن ثبیت حصرمی" نسبت داده اند. (اصفهانی، بی تا، ۸۸) خولی، در شهادت امام حسین (ع) و بریدن سر مبارک ایشان نیز دست داشت. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۲/۱۱۲) او به همراه حمید بن مسلم ازدی، سر مبارک امام حسین (ع) را برای عبید الله بن زیاد به کوفه برد. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۴۵۵)

خولی، به کوفه رسید و سر امام (ع) را در خانه اش گذاشت و چون همسرش از ماجرا با خبر شد، با وی دشمن گشت. وقتی که مختار، قیام کرد و حکومت کوفه را به دست گرفت، عده ای را برای دستگیری خولی فرستاد و آنان خانه خولی را محاصره کردند. او، ظاهراً در محلی که مستراح منزلش بود، پنهان شده بود و

یاران مختار وارد خانه او شده و شروع به بازرسی کردند.

زن خولی ° که نامش "عیوف" دختر مالک بود و از هنگامی که خولی سر امام حسین (ع) را به خانه‌اش آورده بود، با او دشمن شده بود ° به فرستادگان مختار گفت: «شما دنبال چه چیزی می‌گردید و چه می‌خواهید؟» و در همان حال با دست به محل پنهان شدن خولی اشاره کرد! یاران مختار، خولی را دستگیر کردند و او را در حالی که چیزی روی سر خود نهاده بود، بیرون آوردند و نزد مختار بردند ولی مختار، خولی را برگرداند و او را در کنار خانواده‌اش کشت و سپس آتشی بر پا کردند و خولی را در آتش سوزاندند. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ۴/۲۴۰)

### سنان بن آنس

سنان بن آنس، از کسانی است که نقش مؤثری در کشتن امام حسین (ع) داشت و در آخرین لحظات، به کمک افرادی مانند شمر بن ذی الجوشن، امام را به شهادت رساندند. (ابن اعثم، ۱۴۰۶، ۵/۱۱۸) سنان، یکی از افراد سپاه عمر بن سعد بود. پیش تر، امام علی (ع) در نکوهش پدر سنان، این واقعه را پیشگویی کرده بود و فرمود: «دوستم به من خبر داد که بر سر هر مویی که بر سرت هست، فرشته ای وجود دارد که تو را لعن می‌کند، و بر سر هر مویی از ریشت، شیطانی است که تو را گمراه می‌کند و در خانه‌ات بچه عزیزی داری که پسر پیامبر خدا (ص) را می‌کشد.» و آن بچه، همان سنان بن آنس نَحَعی بود. (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ۲/۲۸۶) طبری، در کتاب خود به نقل از پیر مردی از نَخَع آورده است که: «حجاج، در مجلسی گفت: هر که گرفتاری دارد، برخیزد. عده ای برخاستند و چیزهایی گفتند. سنان بن آنس نیز برخاست و گفت: من، قاتل حسینم. حجاج گفت: چه گرفتاری خوبی! سپس به خانه بازگشت و دیوانه شد و با همان وضع از دنیا رفت. (طبری، ۱۳۷۸، ۱۱/۵۲۱) بنا بر برخی گزارش‌ها، «سنان بن آنس» از کوفه به بصره گریخت و طرفداران مختار، خانه او را ویران کردند و در اطراف بصره کمین کردند تا او را دستگیر کنند. روزی سنان از بصره به طرف «قادیسیه» در حرکت بود، نیروهای مختار به او حمله ور شدند و او را بین «عذیب» و قادیسیه، دستگیر کرده و نزد مختار آوردند. مختار دستور داد که دست و پای او را جدا کردند، آنگاه در دیگی از روغن زیتون داغ انداختند. (ابن نما حلی، ۱۳۶۹، ۷۵)

### حکیم بن طفیل

حکیم بن طفیل، یکی از افرادی است که در روز عاشورا به سوی امام حسین (ع) تیر انداخت، او در به شهادت رساندن عباس بن علی (ع) نیز شرکت داشت. (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۶۲) پس از شهادت امام حسین (ع)، او جزو ده نفری بود که بر پیکر مطهر ایشان اسب تاختند. (همان، ۵/۴۵۴) درباره سرانجام حکیم بن طفیل، "طبری" از ابو مخنف، نقل کرده است که: «مختار، عبدالله بن کامل از فرماندهان سپاه خود را برای دستگیری حکیم بن طفیل فرستاد. عبد الله بن کامل نیز او را دستگیر نمود، اقوام حکیم بن طفیل نزد «عدی بن حاتم طایی» رفتند و او را وادار کردند که در حق حکیم، شفاعت کند. عدی بن حاتم، خود را به عبدالله بن کامل رساند و شفاعت نمود.

چون عبدالله اختیار تصمیم گیری در این باره را نداشت، قرار بر این شد که عدی، نزد مختار برود، شاید او را راضی نماید ° قبلاً نیز عدی، در حق جماعتی که با مختار مخالفت کرده بودند، ولی از لشکر عمر بن سعد نبودند، شفاعت کرده بود و مختار نیز از آنان گذشت کرده بود ° یاران مختار به عبدالله بن کامل گفتند: «ما می‌ترسیم امیر، سخن عدی را قبول کند و از حکیم بن طفیل نیز چشم پوشی کند و حال آن که تو جرم و گناه او را خوب می‌دانی، پس اجازه ده تا او را به قتل برسانیم.»

سرانجام آنان به دستور ابن کامل، در عوض غارت لباس‌های امام حسین (ع)، او را برهنه کردند و در مقابل تیراندازی به سوی امام (ع) وی را هدف تیرهای خود قرار دادند که بر اثر شدت تیرها به هلاکت رسید. از طرفی، مختار پس از آن که عدی بن حاتم، شفاعت حکیم را نزدش کرد، به او گفت: «آیا تو شفاعت قاتلان حسین (ع) را می‌کنی؟» عدی گفت: «بر او دروغ بسته‌اند.» مختار گفت: «اگر چنین باشد، او را به خاطر تو آزاد می‌کنم.» چیزی نگذشت که عبد الله بن کامل وارد شد. مختار گفت: «حکیم چه شد؟» گفت: «شیعیان او را به هلاکت رساندند.» عدی گفت: «دروغ می‌گویی، ترسیدی کسی که از تو بهتر است (مختار) شفاعت مرا قبول کند.» عدی از آنجا خارج شد در حالیکه از مختار راضی بود و از ابن کامل، شکایت داشت. (همان، ۶/۶۲)

### زید بن رقاد

زید بن رقاد، از تیر اندازان لشکر عمر بن سعد بود و در کشتن عباس بن علی (ع) و سوید بن عمرو بن ابی مطاع، آخرین کشته کربلا، شرکت داشت. (اصفهانی، بی تا، ۹۰) وی، همان کسی است که می‌گفت: «من به طرف نوجوانی تیر انداختم و او دستش را بر پیشانی نهاد و آن تیر، دستش را به پیشانی دوخت و نتوانست

دست خود را جدا کند و چنین می‌گفت: خداوند! اینان ما را کم شمردند و خوار ساختند، پس اینان را بکش، همان گونه که ما را کشتند و آنان را خوار کن، چنان که ما را خوار کردند. پس به بالین او آمدم تا با تیری که با آن، او را کشتم، از پیشانی او خارج کنم، اما دیدم که از دنیا رفته است.» (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۶۴)

مختار، عبد الله بن کامل را با گروهی برای دستگیری او فرستاد، آنها خانه زید را محاصره کردند. او با شمشیر از منزل خارج شد، ابن کامل به یارانش گفت: «با شمشیر و نیزه بر او حمله ور نشوید، بلکه او را با تیر زده و سنگباران کنید.» پس او را تیر باران و سنگباران کردند تا این که روی زمین افتاد، ولی هنوز زنده بود که او را به آتش کشیدند. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ۴/۲۴۴)

### عمر و بن حجاج زبیدی

عمر و بن حجاج، از سران کوفه و از خویشاوندان هانی بن عروه بود، و از جمله افرادی بود که به امام حسین (ع) نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۳۵۳) ° عمرو، با این که شوهر خواهر هانی بن عروه بود، ولی با ابن زیاد همکاری کرد و با دادن خبر دروغین سلامت هانی، مانع یورش قبیلۀ مذحج به قصر ابن زیاد شد ° او پس از اندک مدتی، تغییر موضع داد و از یاران ابن زیاد شد تا جایی که ابن زیاد، او را به فرماندهی جناح راست سپاه عمر بن سعد در کربلا برگزید. (دینوری، ۱۴۲۱، ۲۵۵) او در کربلا با سوارانش، آب را بر امام حسین (ع) و یارانش بست و با عباس (ع) جنگید و در روز عاشورا، سپاهش را بر ضد امام (ع) تحریک می‌کرد. (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۲/۱۰۳)

او راه چیره شدن بر یاران امام حسین (ع) را، سنگباران کردن آنان و تاختن یکباره بر آنها و نه مبارزه و درگیری تن به تن می‌دانست و این نقشه را با موافقت عمر بن سعد، عملی ساخت. عمرو، با لشکرش بر جناح چپ لشکر امام (ع) ° که فرماندهی آن با مسلم بن عوسجه بود ° یورش برد و در این یورش، مسلم نقش بر زمین گردید. عمرو بن حجاج، در روز عاشورا به امام حسین (ع) توهین کرده و ایشان را خارجی (خارج شده از دین) نامید. (طبری، ۱۳۷۸، ۵/۴۳۵) او پس از واقعه عاشورا، از جمله حاملان سرهای شهدا به کوفه بود. (ابن طاووس، بی تا، ۱۸۹) درباره سرنوشت حکیم بن طفیل دو گونه گزارش وجود دارد:

گزارش اول از تاریخ طبری است که روایت کرده: «در زمان مختار، عمرو بن حجاج زبیدی که از حاضران در صحنه کشته شدن حسین (ع) بود، از خانه بیرون آمد و سوار بر مرکبش شد و رفت و راه شراف و واقصه را

در پیش گرفت و تا کنون دیده نشده و معلوم نشد که چه سرانجامی یافت.» (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۵۲)

گزارش دیگر از اخبار الطّوال است که گفته: «عمرو بن حجاج، از سرانِ قاتلان حسین (ع) گریخت و قصد عزیمت به بصره را داشت که از سرزنش بصریان ترسید و راهش را به سوی شراف، کج کرد. ساکنان آنجا از ترس مختار او را بیرون راندند و سپس از این کار خود پشیمان شدند، پس عدّه ای از آنها، سوار بر مرکب‌هایشان در جستجوی وی بر آمدند تا وی را بر گردانند؛ ولی او وقتی آنها را از دور دید، گمان کرد که یاران مختارند. پس به بیراهه ای در ریگستان، به جایی به نام «بیبیضه» روی آورد. تا آن که در آنجا تشنگی، او و همراهانش را از پای در آورد. (دینوری، ۱۴۲۱، ۳۰۳)»

### عمرو بن صبیح

عمر و بن صبیح صیداوی یا صائدی، از تیر اندازان لشکر عمر بن سعد بود. او عبد الله بن مسلم بن عقیل را وقتی دستش را بر پیشانی‌اش نهاده بود، با تیر نشانه رفت و با تیر دیگر، قلب او را نشانه گرفت و او را به شهادت رساند. (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۵۹) وی، پس از شهادت امام حسین (ع) به درخواست عمر بن سعد، پاسخ مثبت داد و در شمار ده نفری بود که بر پیکر امام (ع) اسب تاختند. (ابن طاووس، بی تا، ۱۸۲) درباره سرانجام عمرو بن صبیح، طبری می‌نویسد: «به دستور مختار، یاران وی شبانه و در پی گزارش جاسوسان، در حالی که عمرو در بالای بام خانه‌اش بود، و شمشیرش را زیر سرش گذاشته بود، به سراغش رفتند و دستگیرش کردند. عمرو گفت: "ای شمشیر! خدا، تو را بشکند! چه قدر نزدیکی و چه قدر دوری!" او را نزد مختار آوردند. مختار، او را در قصر خودش زندانی کرد عمرو در حضور مختار گفت: «به خدا سوگند! اگر شمشیر در دستم بود، می‌فهمید که من در برابر استواری شمشیر، ترسانِ مضطرب نیستم. به یقین دانستم که شما، بدترین آفریده‌های خدایید؛ اما دوست داشتم شمشیری در دستم بود که ساعتی، با آن شما را می‌زدم.» عبدالله بن کامل به مختار گفت: «او می‌گوید که کسانی از خاندان محمد (ص) را زخمی کرده، پس دستورت را درباره او صادر کن.» مختار گفت: «بزنید تا بمیرد.» پس آن قدر با نیزه به او زدند تا مُرد. (طبری، ۱۳۷۸، ۶/۶۵)

## نتیجه‌گیری

در تاریخ بشری، واقعه کربلا به همان اندازه که از حیث ماهیت حماسی، حادثه ای است بی نظیر، از زاویه عاطفی و انسانی غمبار است و حزن انگیز. چنان که همین حادثه، از منظر تاریخی هم شگفت آور و قابل تأمل است.

شگفت آور از آن حیث که در جریان آن، و پنجاه سال پس از رحلت پیامبر (ص)، امت آن رسول الهی، با شتاب و بی رحمی تمام و یا با سکوت و همراهی وسیع، به قتل عام فجیع خاندان او مبادرت کردند، کاری که در میان امت‌های پیشین و پیروان انبیاء سلف، بی سابقه بود. تأمل زا نیز از آن روی که این رخداد، انعکاس واقعیت تاریخی خیره کننده تجدید اقتدار و صعود سریع خاندان اموی بر اریکه قدرت بود، آن هم در کوتاه زمانی پس از تسلیم آنان به دیانت توحیدی و انزوای کامل ایشان در میان جامعه اسلامی و قبایل عربی.

عاشورا، پیام‌ها و درس‌هایی برای آیندگان بر جای گذارد که می‌توان این گونه شمرد:

۱. امام حسین(ع) با قیام خود احیای سنت رسول الله پرداخت که بر اثر خلافت و حکومت امویان که آغاز آن از خلافت عثمان بوده است، سنت‌های جاهلی دوباره جایگزین سنت‌های رسول الله شده بود.
۲. بنی امیه با چهره به ظاهر اسلامی، مایه فریب مردم بودند و نهضت کربلا این ماهیت امویان را افشا کرد.
۳. دنیاطلبی ابن زیاد و عمر بن سعد را به جنگ با حسین(ع) وا داشت. ضربه خوردگان سیاسی زمان امام علی(ع) همچون شمر و نیز دلباختگان حکومت ری همچون عمر بن سعد و شیفتگان جوایز امیر کوفه، دست به خون حسین بن علی(ع) آغشتند. اما یاران امام(ع) به خاطر عدم دل بستگی به دنیا به راحتی حاضر به شهادت در راه دین شدند.
۴. چگونگی زندگی و انتقام از قاتلان واقعه عاشورا توسط مختار پس از اندک زمانی از این واقعه، می‌تواند عبرت خوبی برای آیندگان باشد. پس از واقعه کربلا، مختار در سال ۶۴ هجری دست به قیام زد و با شعار (یا لثارات الحسین)، انتقام سختی از قاتلان شهدای کربلا ستاند. اما در مقابل، افرادی که همراه امام حسین(ع) جان خود را فدا کردند، با نیک نامی در تاریخ توانستند الگویی مناسب از عشق و ایثار و بی ارزش بودن دنیا در بین آیندگان برای خود بیافرینند.



## منابع

ابن اثیر، عزالدین علی بن ابی الکرّم (۱۴۱۵ هـ . ق). **الکامل فی التّاریخ**، تحقیق محمد یوسف دقاقه، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن ابی الحدید (۱۳۸۵ هـ . ق). **شرح نهج البلاغه**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار احیاء الکتب العربیه.

ابن اعثم، احمد بن علی (۱۴۰۶ هـ ق). **الفتوح**، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی (بی تا). **الاصابه فی التّمییز الصحابه**، بیروت: دارالفکر.

ابن طاووس، علی بن موسی (بی تا)، **الملهوف علی قتلی الطفوف**، بی جا: دارالذخائر للمطبوعات.

ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ هـ . ق). **تاریخ دمشق**، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.

ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل (۱۴۱۰ هـ . ق). **البدایه و النهایه**، بیروت: دارالمعارف.

ابن نمّا الحلّی (۱۳۶۹ هـ . ق). **مُثیر الاحزان**، نجف: مطبعه الحیدریه.

اربلّی، علی بن عیسی (۱۹۸۵ م). **کشف الغمه فی معرفه الأئمّه**، تحقیق سید هاشم رسولی، بیروت: دارالاضواء.

استرآبادی، سلطان محمد بن حسن (۱۳۶۹ هـ . ش). **تحفه المجالس**، تهران: المکتب الاسلامیه.

اصفهانّی، ابوالفرج (بی تا). **مقاتل الطالبین**، تحقیق کاظم المظفر، قم: موسسه دارالکتب.

بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ هـ . ق) **انساب الاشراف**، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.

خوارزمی، احمد بن محمد (۱۴۱ هـ . ق) **مقتل الحسین**، تحقیق شیخ محمد السماوی، قم: انوار الهدی.

دینوری، ابی حنیفه احمد بن داوود (۱۴۲۱ هـ . ق). **اخبار الطوال**، تحقیق عبد المنعم عامر، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ذهبی، شمس الدین محمّد بن احمد (۱۴۱۰ هـ . ق). **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق شعیب الأرّنؤوط و محمّد نعیم العرقسوسی، بیروت: موسّسه الرسالّه.

شیخ مفید، محمّد بن النعمان (۱۴۱۰ هـ . ق). **الارشاد**، بیروت: موسسه الاعلمی المطبوعات.

طبری، محمّد بن جریر (۱۳۷۸ هـ . ق). **تاریخ الرسل والملوک** (تاریخ طبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ هـ. ق). الامالی، قم: موسسه البعثه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۹ هـ. ش). بحار الانوار، تهران: المكتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد تقی (۱۳۷۷ هـ. ش). جلاء العیون، تهران: المكتب الاسلامیه.
- المزی، ابوالحجاج یوسف (۱۴۱۳ هـ. ق). تهذیب الکمال، تحقیق بشّار عواد معروف.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۴ هـ. ق). مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محیی الدین عبدالحمید، قاهره.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴ هـ. ق). وقعه صفین، تحقیق عبد السلام هارون، قم: المكتبه آیت الله مرعشی.
- یعقوبی، احمد بن واضح (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر.

